

سیمای سوره حجرات

این سوره در مدینه نازل شده و دارای هجده آیه است.

«حجرات» جمع «حجره» است و چون در آیه چهارم این سوره درباره حجره های خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن به میان آمده، این سوره حجرات نامیده شده است.

در این سوره که به سوره آداب نیز شهرت دارد، موضوع های اخلاقی و اجتماعی مهمی مطرح شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. آداب برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشی نگرفتن بر آن حضرت.

۲. دوری از مسخره کردن، نام بد نهادن، سوءظن، تجسس و غیبت.

۳. برقراری روابط اجتماعی بر اساس اخوت و برادری، اصلاح ذات البین، بسیج عمومی بر ضد یاغی، میانجی گری عادلانه و دوری از شایعه پراکنی.

۴. ارزش گذاری افراد جامعه بر اساس درجات ایمان و تقوای آنان و دوری نمودن از کفر، فسق و گناه.

۵. پیروی از پیامبر الهی از روی عشق و آگاهی و دوری از هرگونه منت گذاری به واسطه ی پذیرش اسلام و عمل به دستورات آن.

در این سوره کوتاه، پنج بار خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» تکرار شده است که بیانگر جایگاه مسائل اخلاقی و روابط اجتماعی در اسلام می باشد و به خوبی نشان می دهد که نحوه ی رفتار مسلمانان با یکدیگر و با رهبران خود، مورد توجه شارع مقدس بوده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ « ۱ »

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است.

نکته ها:

* سه سوره ی مائده، حجرات و ممتحنه که درباره مسائل حکومتی و اجتماعی است، با جمله ی «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع شده است.

در آغاز سوره ی مائده می خوانیم: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان های خود وفادار باشید و در سوره ی ممتحنه می خوانیم: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّ وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ» ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خود را سرپرست خود قرار ندهید و در این سوره می خوانیم: ای کسانی که ایمان آورده اید! بر حکم خدا و رسول پیشی نگیرید.

* این آیه می خواهد مؤمنان را همچون فرشتگان تربیت کند، زیرا قرآن درباره ی آنها می فرماید: در سخن بر خدا سبقت نمی گیرند و تنها طبق دستور او عمل می کنند.

«لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» [۱]

* قرآن، موارد تقدّم و پیشی گرفتن بر پیامبر را بیان نکرده است تا شامل نهی از انواع پیش افتادن ها در امور عقیدتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیر آن در گفتار و کردار گردد.

* خداوند از تقدّم بر رهبر جامعه اسلامی به شدّت نهی نموده است، زیرا کسی که در کارهایش از خدا و پیامبر پیشی می گیرد، در مدیریت نظام اسلامی خلل وارد کرده و جامعه را به هرج و مرج می کشاند و در حقیقت نظام قانون گذاری را بازیچه تمایلات خود قرار می دهد.

* عمل به این آیه، جلوی بسیاری از خطاها را می گیرد. زیرا گاهی خواسته ی مردم، پیروی انسان از حدس و تخمین یا میل به ابتکار و نوآوری و یا قضاوت عجولانه و یا گمان آزاداندیشی، انسان را وادار به گفتن، نوشتن و یا گرفتن تصمیماتی می کند که ناخودآگاه از خواسته ی خدا و رسول جلو می افتد. همان گونه که گروهی به گمان عبادت، قاطعیّت، انقلابی بودن و زهد و ساده زیستی، از خدا و رسول پیشی گرفتند و به قول معروف کاسه ی داغ تر از آش شدند.

* پذیرش و عمل به آن دسته از آداب و عادات و رسوم اجتماعی و یا مقرّرات و قوانین بشری که ریشه در قرآن و حدیث ندارد و برخاسته از عقل و فطرت نیست، نوعی پیش افتادن از خدا و رسول است.

نمونه های پیش افتادن

به چند نمونه تاریخی از پیشی گرفتن بر پیامبر که در تفاسیر و روایات آمده، توجه کنیم:

۱. در عید قربان، گروهی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله قربانی کردند، به آنان گفته شد: «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» [۲]

۲. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گروهی را برای تبلیغ نزد کفار فرستاد. کفار نمایندگان پیامبر را کشتند و تنها سه نفر توانستند فرار کنند. این سه نفر در مسیر بازگشت دو نفر از کفار قبیله ی بنی عامر را به انتقام کشته شدن دوستان خود کشتند، در حالی که آن دو نفر بی تقصیر بودند. قرآن آنان را به خاطر این عمل خودسرانه توبیخ کرد که چرا بدون دستور پیامبر دست به این عمل زدید؟ [۳] «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

۳. قوم بنی تمیم از پیامبر صلی الله علیه و آله امیر و حاکم خواستند. خلیفه ی اول و دوم هر کدام شخصی را پیشنهاد کردند و با هم مشاجره می کردند که کاندیدای من بهتر است، آیه نازل شد:

لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ... وَ لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ [۴]

۴. امام معصوم علیه السلام به شخصی فرمود: این دعا را بخوان: لا اله الا الله... تا آنجا که می فرماید: «یحیی و یمیت». شنونده از پیش خود جمله ای اضافه کرد و گفت: «و یمیت و یحیی» حضرت فرمودند: جمله ی تو صحیح است، اما آنچه من می گویم بگو و سپس آیه ی «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را برای او تلاوت فرمودند. [۵]

۵. بعضی اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواب و خوراک و آمیزش با همسر را بر خود حرام کردند.

حضرت ناراحت شده و مردم را جمع کرده و فرمودند: من خودم غذا می خورم، می خوابم و با همسرم زندگی می کنم. راه و روش و سیره ی زندگی من این است، پس هرکس از این راه پیروی نکند، از من نیست. «فمن رغب عن سنتی فلیس منی» [۱]

۶. با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج موقت را شرعی و قانونی اعلام فرمودند، اما خلیفه ی دوم آن را حرام کرد. این خود، نوعی پیش افتادن از پیامبر صلی الله علیه و آله است که در این آیه از آن نهی شده است. «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

۷. در سال هشتم هجری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای فتح مکه از مدینه حرکت کردند، بعضی از مسلمانان در این سفر روزه خود را افطار نکردند، با این که می دانستند مسافر روزه ندارد و می دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله افطار کرده است. اینها در واقع از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی گرفتند.

پیام ها:

۱- پیش از درخواست و دستور به کاری، باید ابتدا زمینه های روانی پذیرش را در مخاطب ایجاد کرد. جمله ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به مؤمنان شخصیت می دهد و رابطه ی آنان با خدا را که زمینه ی انجام دستور است، بیان می کند.

۲- از آنجا که فرمان پیش نیفتادن از خدا و رسول، فرمان ادب است، خود این آیه نیز مخاطب را با ادب ویژه صدا می زند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...»

۳- حرام کردن حلال خداوند و یا حلال کردن حرام ها، نوعی پیشی گرفتن بر خدا و رسول است. «لَا تُقَدِّمُوا ...»

۴- هرگونه بدعت و جعل قانون در برابر قانون الهی ممنوع است. لا تُقَدِّمُوا ...

۵- سرچشمه ی قانون و رفتار ما باید قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. «لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»

۶- حکم رسول، حکم خداست و بی احترامی به او بی احترامی به خداست. «لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»

۷- پیشی گرفتن از خدا و رسول، بی تقوایی است. لا تُقَدِّمُوا ... وَ اتَّقُوا

۸- برای انجام تکالیف، دو اهرم ایمان و تقوا لازم است. آمَنُوا ... وَ اتَّقُوا

۹- التزام عملی باید همراه با تقوای درونی باشد. لا تُقَدِّمُوا ... وَ اتَّقُوا
الله

۱۰- کسانی که به خاطر سلیقه های شخصی یا آداب اجتماعی، بر خدا و رسولش پیشی می گیرند، از ایمان و تقوا دور شده اند. لا تُقَدِّمُوا ... وَ اتَّقُوا

۱۱- تندروی های خود را توجیه نکنیم. لا تُقَدِّمُوا ... إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

۱۲- ایمان به حضور و آگاهی خداوند، زمینه پرهیز و خداترسی می گردد. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ «۲»

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در گفتگو با پیامبر) صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آن گونه که با یکدیگر بلند گفت و گو می کنید، با پیامبر بلند سخن مگویید! مبادا (به خاطر این بی ادبی،) اعمالتان نابود شود و شما آگاه نشوید.

نکته ها:

* در آیه ی قبل، از پیشی گرفتن بر رسول خدا و دستورات الهی در عمل نهی شد و در این آیه، از بلند کردن صدا در حضور پیامبر در گفتار و سخن گفتن. در آیه ی ۶۳ سوره ی نور نیز سفارش شده که پیامبر را مانند خود صدا نزنید، بلکه با احترام و مؤدبانه نام ببرید.

* حفظ عمل، مهم تر از خود عمل است. اعمال ما گاهی از اول خراب است، چون با قصد ریا و خودنمایی شروع می شود، گاهی در وسط کار به خاطر عجب و غرور از بین می رود و گاهی در پایان کار به خاطر بعضی از اعمال حبط می شود. به همین جهت قرآن می فرماید: هر کسی عمل خود را تا قیامت بیاورد و از آفات بیمه کند، ده برابر پاداش داده می شود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» [۷] و نمی فرماید: هر کس عملی را انجام دهد، ده برابر پاداش دارد. زیرا میان انجام عمل در دنیا و تحویل آن در قیامت، فاصله ی زیادی است.

چنانکه در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر ذکری، درختی در بهشت کاشته می شود، شخصی گفت: پس ما در بهشت درختان زیادی داریم! حضرت فرمود: بله، ولی گاهی گناه و اعمالی از شما سر می زند که آن درختان را می سوزاند. سپس آیه فوق را تلاوت فرمود [۸]

* قرآن، حبط اعمال را، یک جا برای کفر و شرک آورده و یک جا برای بی ادبی در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس کیفر بی احترامی به پیامبر، هم وزن کیفر کفر و شرک است.

* یکی از یاران پیامبر که در حضور پیامبر بلند سخن گفته بود، هنگامی که شنید صدای بلند او سبب از بین رفتن و نابودی کارهای خوب او می

شود، بسیار ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدای بلند تو برای خطابه و سخنرانی بود و حساب تو از دیگران جداست. [۹]

* در جمله ی «أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» ، این نکته نهفته است که برخی اعمال آثار وضعی دارد و آن آثار وابسته به دانستن یا ندانستن ما نیست.

اگر انسان مایعی سمی بخورد مسموم می شود، گرچه گمان کند آب است. اگر به سیم برق دست بزنیم، دچار برق گرفتگی می شویم، گرچه گمان کنیم برق ندارد. برخی گناهان، سبب پیدایش قحطی، زلزله، کوتاه شدن عمر، ذلت و خواری می شود، گرچه خود انسان از عامل پیدایش این آثار خبری نداشته باشد.

* گرچه بلند کردن صدا در مقابل پیامبر بی ادبی به پیامبر صلی الله علیه و آله است که به خاطر مقام والای آن حضرت، سبب حبط اعمال می شود، ولی قرآن به ما سفارش کرده که نسبت به همه ی مردم ادب را رعایت کنیم و آرام سخن بگوییم. چنانکه لقمان علیه السلام به فرزندش می گوید:

«وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» صدای خود را فرو گیر و آرام سخن بگو. سپس صداهای بلند را به صدای الاغ تشبیه کرده است: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» [۱۰]

مسئله ی صدای بلند و آلودگی صوتی، امروزه یکی از مشکلات جامعه ی بشری است که گاهی به اسم عروسی، گاهی به اسم عزا، گاهی در مسجد و گاهی در کوچه و خیابان و زمین ورزش، آرامش را از مردم سلب می کند.

نمونه های بی ادبی به پیامبر

الف: پیامبر اسلام در آستانه ی رحلت، تقاضای قلم و کاغذی کرد و فرمود: می خواهم چیزی بگویم و بنویسید که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! در میان حاضران خلیفه ی دوّم گفت:

بیماری پیامبر شدید شده و سخنانش بی ارزش است، شما قرآن دارید و نیازی به نوشتن نیست. سر و صدا به موافقت و مخالفت بلند شد. حضرت فرمود: برخیزید و بروید [۱۱]

مرحوم علامه سید شرف الدین، صاحب کتاب المراجعات، می فرماید: گرچه قلم و کاغذ نیاوردند و چیزی نوشته نشد، ولی می توان خط نانوشته را خواند. زیرا با بررسی روایات خواهیم دید که پیامبر این مطلب را بارها بیان فرموده است که من از میان شما می روم و دو چیز گرانبها را به جا می گذارم که اگر به آن دو تمسّک کنید، هرگز گمراه نشوید و آن دو، قرآن و اهل بیت من هستند. «انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی» [۱۲]

پس در اینجا نیز مراد آن حضرت تمسّک به قرآن و اهل بیت بوده است. ب: هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام شهید شد و خواستند او را در کنار قبر جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه جلوگیری کرد و این امر باعث بلند شدن سر و صدای مردم شد. امام حسین علیه السلام با تلاوت آیه ی لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ... مردم را امر به سکوت کرد و فرمود: احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مرگ حضرت نیز همچون زمان حیات او لازم است [۱۳]

مقدّسات در اسلام

* در تمام دنیا با وجود عقائد مختلف، به بزرگان خود احترام خاصّ می گزارند. شهرها، خیابان ها، دانشگاه ها، فرودگاه ها، مدارس و مؤسسات را

به نام آنان نام گذاری می کنند. در اسلام نیز برخی افراد و حتی برخی گیاهان و جمادات قداسات دارند.

در اسلام ریشه ی قداسات و کرامت هر چیزی، وابستگی آن به ذات مقدّس خداوند است و هر چه این وابستگی بیشتر باشد، قداسات هم بیشتر است و ما باید احترام ویژه ی آن را حفظ کنیم. اَمَّا مَقَدَّسَاتُ:

۱. خداوند سرچشمه قدس است و مشرکان که دیگران را با خدا یکسان می پندارند، در قیامت به انحراف خود اقرار خواهند کرد و به معبودهای خیالی خود خواهند گفت: رمز بدبختی ما این است که شما را با پروردگار جهانیان یکسان می پنداشتیم. «إِذْ نُسَوِّیْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ» [۱۴]

در قرآن از تسبیح و تنزیه خداوند زیاد سخن به میان آمده است، یعنی ما باید برای خدا آن احترام و قداستی را بپذیریم که هیچ گونه عیب و نقصی برای او تصوّر نشود. نه تنها ذات او، بلکه نام او نیز باید منزّه باشد. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» [۱۵]

۲. کتاب خدا نیز احترام و قداسات ویژه ای دارد. وقتی خداوند قرآن را عظیم می داند، [۱۶] پس ما باید آن را تعظیم کنیم، وقتی قرآن را کریم می داند، [۱۷] ما باید آن را تکریم کنیم، و چون قرآن را مجید می داند، [۱۸] ما باید آن را تمجید کنیم.

۳. رهبران الهی، تمام انبیا و جانشینان بر حقّ آن بزرگواران به خصوص حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او، دارای مقام مخصوصی هستند که در این سوره پاره ای از آداب برخورد با آن حضرت بیان شده است: بر آنان پیشی نگیریم، بلندتر از آنان صحبت نکنیم و در آیات دیگر، فرمان صلوات بر پیامبر داده شده است. [۱۹]

البته باید به این نکته توجه کنیم که پس از رحلت پیامبر نیز، زیارت آن حضرت [۲۰] و زیارت و احترام جانشینان و ذریه آن بزرگوار و تمام کسانی که به گونه ای به آن حضرت نسبت دارند، به خصوص علمای ربّانی و فقهای عادل و مراجع تقلید که به فرموده ی روایات، جانشینان پیامبرند، بر ما لازم است. چنانکه در حدیث می خوانیم: کسی که سخن فقیه عادل را رد کند، مثل کسی است که سخن اهل بیت پیامبر علیهم السلام را رد کرده و کسی که سخن آنان را رد کند، مثل کسی است که سخن خدا را رد کرده باشد. [۲۱]

نه تنها شخص پیامبران، بلکه آنچه مربوط به آنان است، قداست و کرامت دارد. در قرآن می خوانیم: صدوقی که موسی علیه السلام در زمان نوزادیش در آن نهاده و به دریا انداخته شده بود و پس از آن یادگارهای موسی و آل موسی در آن نگهداری می شد، به قدری مقدّس بود که فرشتگان آن را حمل می کردند و باعث پیروزی بر دشمنان می شد. [۲۲]

۴. در اسلام، والدین از کرامت و قداست خاصی برخوردارند. در قرآن پنج مرتبه بعد از سفارش به یکتاپرستی، احسان به پدر و مادر مطرح شده [۲۳] و تشکر از آنان، در کنار تشکر از خداوند آمده است. [۲۴]

احترام والدین تا آنجا است که نگاه همراه با محبت به والدین عبادت است و به ما سفارش شده صدای خود را بلندتر از صدای آنها قرار ندهید، سفری که سبب اذیت آنان می شود، حرام است و باید در آن سفر نماز را کامل خواند.

۵. در اسلام، بعضی زمان ها مثل شب قدر، بعضی مکان ها مثل مسجد، بعضی سنگ ها مثل حجرالاسود، بعضی آبها مثل زمزم، بعضی

خاک ها مثل تربت امام حسین علیه السلام، بعضی لباسها مثل لباس احرام، مقدّس شمرده شده است و باید برای آنها احترام خاصی قائل شد. در قرآن می خوانیم: حضرت موسی به احترام وادی مقدّس، هنگام ورود به آنجا کفش خود را بیرون آورد. «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» [۲۵]

مسجد الحرام مکان مقدّسی است که مشرک، حقّ ورود به آنجا را ندارد. «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» [۲۶]

محلّ عبادت و مساجد مقدّس است و هنگامی که به مسجد می روید، زیبا و پاکیزه بروید.

«خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» [۲۷]

و فرد جنب و ناپاک، حقّ توقّف در مسجد را ندارد. «وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» [۲۸]

مسجد به قدری عزیز است که افرادی مثل حضرت ابراهیم، اسماعیل، زکریّا و مریم علیهم السلام مسئول تطهیر آن بوده اند. «طَهِّرَا بَيْتِيَ» [۲۹] حتی مادر مریم که خیال می کرد فرزندش پسر است، نذر کرد او را خادم مسجد الاقصی قرار دهد. «إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» [۳۰]

۶. انسان با ایمان نیز دارای قداست و کرامت است، تا آنجا که آبروی مؤمن از کعبه بیشتر است و آزار و غیبت او حرام و دفاع از حقّ او واجب و حتی بعد از مرگ نیز نبش قبر او حرام است.

پیام ها:

۱- برای آموزش ادب به دیگران، ما نیز باید آنان را مؤدبانه صدا بزیم. (در این آیه خداوند مؤمنان را با جمله ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» صدا زده است.)

۲- سفارش به احترام بزرگان، از زبان دیگران زیبا است. (در این آیه پیامبر نمی فرماید: بلندتر از من سخن نگوئید، این خداوند است که سفارش می کند بلندتر از پیامبر صحبت نکنید.) «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ»

۳- مقام و موقعیت افراد، در عمل آنان اثر دارد. (جسارت مؤمن نسبت به پیامبر، کیفر سنگینی دارد.) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا ... أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ

۴- گاهی انسان ندانسته تیشه به ریشه خود می زند. «تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ «۳»

همانا کسانی که نزد پیامبر (از روی ادب و احترام) صدایشان را پایین می آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای (پذیرش) تقوا آزمایش (و آماده) کرده و آمرزش و پاداش بزرگ مخصوص آنها است.
نکته ها:

* «غض» به معنای پایین آوردن و کوتاه کردن است. این واژه در قرآن، هم در مورد کوتاه کردن صدا به کار رفته و هم در مورد کوتاه کردن نگاه؛ چنانکه در مورد نگاه به نامحرمان، قرآن می فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» [۳۱]

* اگر ادب در کلام لازم است، در رفتار و کردار، به طریق اولی لازم است.

* آهسته سخن گفتن، نشانه ی ادب، تواضع، وقار و آرامش انسان است.

* قرآن در این آیه می فرماید: خداوند دل‌های افراد را آزمایش می کند، تا میزان پاکی و تقوای درون آنها را آشکار سازد. زیرا چه بسیار افراد ریاکارانه اظهار ادب و تواضع می کنند، ولی در درون متکبرند.

* پاداش های الهی معمولاً با صفات «کریم»، «عَظِيمٌ»، «كَبِيرٌ» و «غَيْرُ مَمْنُونٍ» (پیوسته) همراه است و این بخاطر آن است که سرچشمه این پاداش ها، رحمت و لطف بی نهایت خدا است.

ادب در گفتار

این آیه ادب سخن گفتن با رسول خدا را بیان می کند، در اینجا مناسب است به دستوراتی که اسلام برای نوع سخن و گوینده و چگونگی بیان او دارد، اشاره کنیم:

۱. سخن باید واقعی و حقیقی باشد. «بِنَبَأٍ يَقِينٍ» [۳۲]
۲. گفتار بایستی دل پسند باشد. «الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» [۳۳]
۳. سخن باید رسا و شفاف باشد. «قَوْلًا بَلِيغًا» [۳۴]
۴. بعضی از گفتار باید نرم بیان شود. «قَوْلًا لَيِّنًا» [۳۵]
۵. سخن باید بزرگوارانه بیان شود. «قَوْلًا كَرِيمًا» [۳۶]
۶. سخنی باشد که پذیرش و عمل آن آسان باشد. «قَوْلًا مَيْسُورًا» [۳۷]
۷. در گفتار هیچ گونه لغو و باطلی نباشد. «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» [۳۸]، «عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» [۳۹]
۸. گفتار باید همراه با کردار باشد وگرنه قابل سرزنش است. «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» [۴۰]

پیام ها:

۱- هم خلافتکار را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. (در آیه ی قبل کسانی که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بلند صحبت کردند توبیخ شدند، و در این آیه و آیات بعد، افراد مؤدب تشویق می شوند.) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ ... لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ...

۲- ادب های مقطعی و لحظه ای، نشان دهنده ی عمق تقوا نیست. «يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ» (فعل مضارع، نشانه ی استمرار و تداوم است)

۳- در قرآن هر جا «مَغْفِرَةٌ» و «أَجْرٌ» آمده، ابتدا سخن از مغفرت است. زیرا تا از گناه پاک نشویم، نمی توانیم الطاف الهی را دریافت کنیم. «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ»

۴- لازمه ی ایمان و تقوا، عصمت از گناه نیست، چه بسا افراد مؤمن متقی که گرفتار لغزش و گناه می شوند اما به زودی جبران می کنند. «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ»

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ « ۴ »

همانا کسانی که از پشت حجره ها تو را می خوانند، اکثرشان تعقل نمی کنند.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « ۵ »
و اگر صبر کنند تا به سوی آنان خارج شوی، قطعاً برایشان بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است.

نکته ها:

* اسلام، برای آداب اجتماعی اهمیّت ویژه ای قائل است. در این سوره به بخشی از آن آداب اشاره شده و لذا به سوره آداب مشهور شده است.

* گرچه مسئله ی صدا زدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پشت دیوار و پنجره، امروز دیگر مطرح نیست، ولی درس و قانونی که از این ماجرا به دست می آید، برای ما کارساز است. در تفسیر روح المعانی می خوانیم که ابن عباس به خانه ی استادش می رفت، ولی در خانه را نمی زد و صبر می کرد تا خود استاد بیرون بیاید. از او پرسیدند: چرا در نمی زنی؟ و او در پاسخ این آیه را تلاوت می کرد: «وَأَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» اگر مردم صبر کنند تا تو از خانه خارج شوی برای آنان بهتر است.

* اتاق های خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به تعداد همسران او بود و هریک از آنان، حجره ای مستقل داشت. این اتاق ها بسیار ساده و بی آرایش بود و متأسفانه در زمان ولیدبن عبدالملک خراب و جزو مسجد قرار داده شد. [۴۱] ای کاش این حجره ها به حال خود باقی می ماند تا مردم جهان این سادگی را می دیدند و عبرت می گرفتند!

* حضرت علی علیه السلام می فرماید: «لا عقل لمن لا أدب له» [۴۲] کسی که ادب ندارد، در واقع عاقل نیست.

پیام ها:

۱- معمولاً بی ادبی نشانه ی بی خردی است. الَّذِينَ يُنَادُونَكَ ... لَا يَعْقِلُونَ

۲- بی ادبی نسبت به رهبران آسمانی، قابل توبیخ و سرزنش است. الَّذِينَ يُنَادُونَكَ ... لَا يَعْقِلُونَ

۳- خانه و خانواده، حریم دارد و دیگران حق مزاحمت برای آن ندارند، حتی با صدا زدن آنان از بیرون خانه. «يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»

۴- حساب افرادی که بر اساس عادت بلند سخن می گویند،(نه بر اساس اهانت و تحقیر،)از افراد بی ادب و مغرض جداست. «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»

۵-به برنامه ها و اوقات فراغت دیگران احترام بگذاریم.پیامبر نیز به آرامش و استراحت نیاز دارد و نباید مردم هر لحظه مزاحم او شوند. لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا ...

۶- مسئولیت های اجتماعی،نباید مانع رسیدگی به امور خانوادگی آنان شود.

«صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ»

۷- پیامبراکرم صلی الله علیه و آله زمان هایی را برای ملاقات با مردم قرار داده بود و نیازی به فریاد از کوچه نبود. «صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ»

۸-در برابر افراد بی ادب و بی خرد،از باب رحمت،گذشت و مهربانی وارد شویم و آنان را مایوس نکنیم.خداوند ضمن سرزنش کسانی که پیامبر را با فریاد صدا می زدند،مغفرت و رحمت خود را مطرح می کند تا یکسره مایوس نشوند وفرصت تغییر رفتار داشته باشند. لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا ... وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبْحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ « ۶ »

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی برای شما خبری مهم آورد تحقیق کنید،مبادا(از روی زودباوری و شتاب زدگی تصمیم بگیرید و) ناآگاهانه به گروهی آسیب رسانید،سپس از کرده ی خود پشیمان شوید.

نکته ها:

* بر اساس روایات متعدّد از طرق شیعه و سنی، این آیه درباره ولیدبن عقبه نازل شده است.

زیرا پیامبر او را برای جمع آوری زکات از قبیله بنی مصطلق اعزام داشت، اما از آنجا که میان او و این قبیله در دوران جاهلیت، خصومتی شدید بود، هنگامی که اهل قبیله به استقبال او می آمدند، گمان کرد که به قصد کشتن او آمده اند. لذا جلوتر نرفت و نزد پیامبر بازگشت و خبر داد که مردم از پرداخت زکات خودداری کرده اند. پیامبر از این خبر ناراحت شد و تصمیم گرفت آنان را گوشمالی دهد. آیه فوق نازل شد و در مورد خبر فاسق دستور تحقیق داد.

* روشن است که فسق ولیدبن عقبه، از ابتدا روشن نبود و گرنه پیامبر شخص فاسق را به عنوان نماینده خود جهت دریافت زکات اعزام نمی کرد، بلکه پس از دروغی که ولید در مورد سرباز زدن قبیله بنی المصطلق از پرداخت زکات گفت، این آیه فسق او را آشکار ساخت تا پیامبر و مؤمنان بر اساس خبر او عمل نکنند.

* امام حسین علیه السلام در احتجاجی که با ولید بن عقبه داشت فرمود: به خدا سوگند من تو را در دشمنی ات با علی بن ابی طالب علیهما السلام ملامت نمی کنم، زیرا خداوند، علی را مؤمن و تو را فاسق خوانده است. سپس آیه فوق را تلاوت کردند. [۴۳]

سؤال: در این آیه دستور تحقیق و بررسی آمده، ولی در آیه ی ۱۲ همین سوره، تجسس، حرام شمرده شده است، آیا می شود تحقیق و تفحص، هم حرام باشد و هم واجب؟

پاسخ: آنجا که تجسس حرام است، درباره ی رفتار شخصی مردم است که ربطی به زندگی اجتماعی ندارد، ولی آنجا که واجب است، موردی است که به جامعه مربوط است و می خواهیم بر اساس آن، اقدام و عملی انجام

دهیم که اگر به خاطر احترام فرد، تحقیق و بررسی نکنیم ممکن است جامعه در معرض فتنه و آشوب قرار گیرد.

فسق چیست و فاسق کیست؟

* «فسق» در لغت به معنای خارج شدن است و در اصطلاح قرآنی، به خارج شدن از راه مستقیم گفته می شود. این کلمه در برابر عدالت به کار می رود و فاسق به کسی گویند که مرتکب گناه کبیره ای شود و توبه نکند.

واژه «فسق»، در قالب های گوناگون، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده و در موضوعات و مصادیق مختلفی به کار رفته است از جمله:

۱. در مورد انحراف های فرعون و قوم او: «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»

[۴۴]

۲. در مورد افراد چند چهره و منافق: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

[۴۵]

۳. در مورد آزار دهندگان به انبیا و سرکشان از دستورات آنان: قالوا يا موسى إنا لن ندخلها ...

الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ [۴۶]

۴. در مورد کسانی که طبق قانون الهی داوری و قضاوت نمی کنند: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» [۴۷]

۵. در مورد حيله گران: ... بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ [۴۸]

۶. در مورد کسانی که وظیفه ی مهم امر به معروف و نهی از منکر را رها می کنند: أَنْجَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا ... بِمَا

كَانُوا يَفْسُقُونَ [۴۹]

۷. در مورد کسانی که خانه، تجارت، فامیل و مادیات را بر جهاد در راه خدا ترجیح می دهند:

إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ ... أَحَبَّ ... وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ [۵۰]

۸. در مورد گناهان علنی و انحرافات جنسی و شهوت رانی های ناروا. (قرآن به قوم لوط که گناه را در مجالس علنی و بی پروا انجام می دادند، لقب فاسق داده است) «رَجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»

[۵۱]

۹. در مورد بهره گیری از غذاهای حرام: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ ... ذَلِكَ فَسَقٌ [۵۲]

۱۰. در مورد تهمت زدن به زنان پاکدامن: يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ... أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ [۵۳]

تحقیق، داروی دردهای اجتماعی

* در طول تاریخ، انبیا با مردم و اجتماعاتی روبرو بوده اند که به انواع بیماری های اجتماعی و اخلاقی مبتلا بوده اند و حتی امروز با آن همه پیشرفت های مهمی که در زندگی بشر شده است، هنوز آن بیماری ها به قوت خود باقی است. بیماری هایی همچون:

تقلید کورکورانه از نیاکان و پیروی از عادات و آداب و رسوم خرافی.

پیروی از خیالات، شایعات، پیشگویی ها و رؤیاهای بی اساس.

داوری و موضع گیری بدون علم، ستایش یا انتقاد بدون علم و نوشتن و گفتن بدون علم.

داوری شفافبخش برای همه آن بیماری ها، تحقیق و بررسی است که در این آیه آمده است.

اگر جامعه اهل دقت و تحقیق و بررسی باشد، همه ی این آفات و بلاهای اجتماعی یکسره درمان می شود.

* مشابه این آیه، آیه ۹۴ سوره نساء است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» ای مؤمنان! هرگاه در راه خدا گام بر می دارید و سفر می کنید، تحقیق و بررسی کنید و به کسی که اظهار ایمان می کند نگوئید تو مؤمن نیستی و بخاطر به دست آوردن غنائم بی گناهی را نکشید. زیرا نزد خداوند غنائم فراوانی است.

چنانکه در تاریخ آمده است: پس از جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی به نام اسامه بن زید را همراه گروهی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای فدک بودند فرستاد تا آنان را به اسلام یا قبول شرایط ذمه و تحت الحمایه بودن دعوت نماید، یکی از یهودیان (به نام مرداس) با شنیدن خبر، اموال و خانواده خود را در پناه کوهی قرار داد و با گفتن «لا اله الا الله محمد رسول الله» به استقبال مسلمانان آمد. اسامه به گمان این که او از ترس، اسلام آورده و اسلام او واقعی نیست، او را کشت. رسول خدا پس از اطلاع، به شدت ناراحت شدند و آیه فوق نازل شد.

خبر در اسلام

* اسلام درباره ی چگونگی سخن و نقل خبر تأکیدهای فراوانی کرده است از جمله:

الف) قرآن از کسانی که هر خبری را می شنوند و نسنجیده آن را نشر می دهند، به شدت انتقاد کرده و می فرماید: خبر را به اهل استنباط عرضه کنید و اگر حقاقت آن ثابت شد، آنگاه آن را پخش کنید [۵۴]

ب) قرآن برای کسانی که با پخش اخبار دروغ، در جامعه دغدغه ایجاد می کنند، کیفری سخت معین فرموده است. [۵۵]

ج) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر شریف خود در سفر حج فرمودند: کسانی که خبرهای دروغی از من نقل می کنند، زیادند و در آینده زیادتیر خواهند شد، هر کس آگاهانه به من نسبت دروغ بدهد، جایگاهش دوزخ است و هر چه از من شنیدید، به قرآن و سنت من عرضه کنید، پس اگر موافق آن دو بود بپذیرید وگرنه ردّ کنید. [۵۶]

د) امام صادق علیه السلام به کسی که خبرهای دروغی را به پدرش امام باقر علیه السلام نسبت می داد، لعنت کردند و فرمودند: هر چه از ما شنیدید، اگر شاهد و گواهی از قرآن یا سایر سخنان ما بر آن پیدا کردید، بپذیرید وگرنه نپذیرید [۵۷]

ه) امام رضا علیه السلام فرمودند: سند سخنان ما، قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. [۵۸]

و) یکی از مهم ترین علوم اسلامی، علم رجال است که برای شناخت خبر صحیح از غیر صحیح، افرادی را که حدیث نقل می کنند، مورد ارزیابی و بررسی قرار می دهد.

پیام ها:

۱- افراد مؤمن باید اهل تحقیق و بررسی باشند، نه افرادی زودباور و سطحی نگر.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... فَتَبَيَّنُوا

۲- همه ی اصحاب پیامبر عادل نبوده اند، بلکه در میان آنان افراد فاسق و منافق نیز بوده اند. «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ»

۳- افشاگری و رسوا کردن افرادی که کارشان سبب فتنه است، مانعی ندارد.

«إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ»

۴- زمینه فتنه دو چیز است: تلاش فاسق، زودباوری مؤمن. الَّذِينَ آمَنُوا
إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ ... فَتَبَيَّنُوا

۵- اصل در اسلام، اعتماد به مردم است، اما حساب کسی که فسق او بر همه روشن شد، از افراد عادی جداست. إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ ... فَتَبَيَّنُوا

۶- افراد فاسق، در صدد ترویج اخبار دروغ و نوعی شایعه پراکنی هستند. «جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ»

۷- ایمان، با خوش باوری سازگار نیست. آمَنُوا ... فَتَبَيَّنُوا

۸- تحقیق و بررسی را به تأخیر نیندازید. «فَتَبَيَّنُوا» (حرف «فاء» نشانه ی اقدام سریع است)

۹- گاهی فاسق راست می گوید، بنابراین نباید همه جا سخن او را تکذیب کرد، بلکه باید تحقیق شود. «فَتَبَيَّنُوا»

۱۰- جامعه اسلامی، در معرض تهاجم خبری است و مردم باید هوشیار باشند.

إِنْ جَاءَكُمْ ... فَتَبَيَّنُوا

۱۱- در مدیریت، باید علاج واقعه را قبل از وقوع کرد. ابتدا تحقیق و سپس اقدام کنیم. «فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ»

۱۲- بیان فلسفه و رمز و راز احکام الهی، انگیزه‌ی مردم را برای انجام دستورات زیاد می‌کند. (فلسفه تحقیق، دوری از ایجاد فتنه است.)
«فَتَّبِعُوا أَنْ تُصِيبُوا»

۱۳- یکی از اهداف خبرگزاری‌های فاسق، ایجاد فتنه و بهم زدن امنیت نظام است. «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالِهِ»

۱۴- اقدام بر اساس یک گزارش بررسی نشده، می‌تواند جامعه‌ای را به نابودی بکشانند. «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا»

۱۵- اقدام عجولانه و بدون بررسی و تحقیق، نوعی جهالت است.
«بِجَهَالِهِ»

۱۶- عمل به دستورات الهی، مانع پشیمانی است. تحقیق کنیم تا مبادا پشیمان شویم. فَتَّبِعُوا ... نَادِمِينَ

۱۷- پایان کار نسنجیده، پشیمانی است. «نَادِمِينَ»

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ «۷»

و بدانید که در میان شما رسول خداست که (شما باید از او پیروی کنید و) اگر او در بسیاری از امور پیرو شما باشد، قطعاً به سختی و مشقت خواهید افتاد، ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داده و در دل‌هایتان آن را زینت بخشیده است و کفر، فسق و گناه را مورد تنفر شما قرار داده است. آنها همان رشد یافتگان هستند.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۸»

(این علاقه به ایمان و تنفر از کفر، فضل و نعمتی بزرگ از طرف خداوند است و خداوند آگاه و حکیم است.)

نکته ها:

* در ذیل آیه قبل خواندیم که ولیدین عقبه به دروغ، خبر مخالفت مردم با پرداخت زکات را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. مردم آماده هجوم شدند که آیه نازل شد: هرگاه فاسقی خبری آورد تحقیق کنید. این آیه می فرماید: اصولاً مردم باید تابع پیغمبر باشند، نه آنکه رهبر الهی تابع هیجان های ناپخته ی برخاسته از گزارشات افراد فاسق قرار گیرد.

* در روایات می خوانیم: اگر اهل ایمان نزد شما محبوب بودند، در راه خیر هستید و اگر به گنهکاران علاقمند بودید، در شما خیری نیست. [۵۹]

* بر اساس روایات، یکی از مصادیق ایمان در جمله ی «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ»، محبت علی ابن ابی طالب علیهما السلام و مراد از کفر و فسوق و عصیان، دشمنی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام است. [۶۰]

در حدیث می خوانیم: کسانی که علاقه به معنویات و تنفر از گناه را نعمت نمی دانند، نعمت های الهی را کفران کرده، عملشان کم و تلاشهای آنان نابود است. [۶۱]

* رسیدن به رشد و کمال، هدیه ی الهی به انبیاست؛ «آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ» [۶۲] و وظیفه ی آنها رشد دادن دیگران می باشد؛ «يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» [۶۳] آنان نیز خود به دنبال رشد بوده اند، چنانکه حضرت موسی در بیابان ها به دنبال حضرت خضر می رود تا از طریق علم او به رشد برسد؛ «هَلْ أَتَّبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» [۶۴]

ایمان زمینه ی رشد، «وَأَلْيَوْمِنَا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» [۶۵] و کتب آسمانی وسیله ی رشد هستند، «يَهْدِي إِلَى الرَّشَادِ» [۶۶] در این آیه نیز مؤمنان واقعی اهل رشد معرفی شده اند. «أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» به هر

حال مراد از رشد در قرآن، رشد معنوی است، و این کوتاه فکری است که انسان رشد را تنها در کامیابی های دنیوی بداند.

* در مدیریت و سیاست گذاری جامعه، اگر تصمیم گیرنده معصوم یا عادل نباشد، از استبدادی سر در می آورد که در آن رشدی نیست، «وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» [17] ولی اگر تصمیم گیرنده معصوم یا عادل باشد، زمینه ی رشد فراهم است. «أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»

پیام ها:

۱- اگر می خواهیم پیشیمان نشویم باید به تعالیم انبیا مراجعه کنیم. (در آیه ی قبل، سخن از ندامت و پشیمانی بود و این آیه می فرماید: به پیامبر مراجعه کنید تا از کارهای ندامت آور بیمه شوید.) «نَادِمِينَ - وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ»

۲- حضور پیامبر و رهبران الهی، امتیاز خاصی برای جامعه است. «فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ»

۳- رهبر باید در دسترس مردم باشد. «أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ»

۴- توقع مشورت کردن پیغمبر با مردم مانعی ندارد، اما اطاعت پیامبر از مردم انتظاری نابجاست. لَوْ يُطِيعُكُمْ ... لَعَنَتْكُمْ ...

۵- مشکلات جوامع به خاطر دوری از مکتب انبیا و عمل به سلیقه ها و هوسهای شخصی است. لَوْ يُطِيعُكُمْ ... لَعَنَتْكُمْ ...

۶- رهبر جامعه اسلامی باید استقلال رأی داشته باشد. لَوْ يُطِيعُكُمْ ... لَعَنَتْكُمْ ...

(دشمن نیز همین نوع مشکلات را که برخاسته از سستی رأی رهبر است می خواهد، چنانکه در جای دیگر می خوانیم: وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ

... [18])

۷- در مواردی که حکمی از طرف خدا و رسول نیست، مشورت با مردم و پیروی از آنها مانعی ندارد. «فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ»

۸- گرایش به مذهب، امری فطری است که خداوند در انسان به ودیعه گذاشته است. حَبَبَ الْإِيمَانِ ...

۹- ایمان، امری قلبی است که با جبر و تحمیل سازگار نیست. «حَبَبَ الْإِيمَانِ»

۱۰- ایمان، زینت دلهاست. «وَ زِينَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ» همان گونه که کوه ها، دریاها، معادن، گل ها، آبشارها و همه ی آنچه روی زمین است، زینت زمین است. «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» [۶۹] (آری، زینت انسان، کمالات معنوی است و جلوه های مادی، زینت زمین هستند.)

۱۱- تولی و تبری باید در کنار هم باشد، اگر اهل ایمان را دوست داریم باید از اهل کفر، فسق و عصیان نیز بیزار باشیم. حَبَبَ الْإِيمَانِ ... كَرَهُ الْإِيمَانَ الْكُفْرَ ...

۱۲- انکار قلبی و انگیزه ی فاسد، مقدمه ی طغیان است. ابتدا فرمود: «الْكُفْرَ» و سپس «الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ»

۱۳- آفات ایمان؛ کفر، فسق و عصیان است. حَبَبَ الْإِيمَانِ ... كَرَهُ الْإِيمَانَ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ

۱۴- تنفر از بدی ها، امری فطری است، كَرَهُ الْإِيمَانَ الْكُفْرَ ... و این تنفر، مایه ی رشد انسان است. «أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»

۱۵- کسانی که از کفر، فسق و عصیان تنفر ندارند، رشد ندارند. كَرَهُ الْإِيمَانَ الْكُفْرَ ... هُمُ الرَّاشِدُونَ

۱۶- از نعمت های بزرگ الهی، علاقه به ایمان و بیزاری از کفر، فسق و عصیان است. حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ ... كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ ... فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً

۱۷- فضل خداوند، بر اساس علم و حکمت اوست، نه بدون ملاک و گزافه.

فَضْلاً ... وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ « ۹ »

و اگر دو گروه از مؤمنان به نزاع و جنگ پرداختند، پس میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. سپس اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید تا به فرمان خداوند بازگردد. پس اگر متجاوز بازگشت (و دست از تجاوز برداشت)، میان آن دو گروه به عدالت صلح برقرار کنید و عدالت ورزید که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.

نکته ها:

* گرچه اقتضای ایمان، دوری از نزاع و برخورد میان مؤمنان است، اما مؤمنان، معصوم نیستند که خطایی از آنها سرزنند و چه بسا گفتن جمله ای یا انجام کاری، موجب بروز درگیری میان آنان گردد. بنابراین باید آماده بود تا در صورت بروز چنین برخوردهایی، ضمن خاموش کردن آتش فتنه، حقّ مظلوم پایمال نشود و چنان با ظالم برخورد شود که دیگر تجاوزی تکرار نگردد.

* در حدیث می خوانیم: برادر دینی خود را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. اگر مظلوم است، در گرفتن حق و اگر ظالم است، در جلوگیری از ظلم [۷۰]

* این آیه، آیه ای است که برای تلاوتش دو دست قطع شد. در ماجرای جنگ جمل، هر چند حضرت علی علیه السلام مخالفان را از برپا کردن جنگ نهی فرمود، اما طرفداران عایشه گوش ندادند و حضرت به خداوند شکایت کرد که مردم نافرمانی می کنند. آنگاه قرآن را به دست گرفت و فرمود: کیست که آیه و **إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** ... را برای مردم بخواند؟ شخصی به نام مسلم مجاشعی گفت: من این آیه را با صدای بلند می خوانم. امام فرمود:

دستان تو را قطع و تو را شهید خواهند کرد. گفت: «هذا قليل في ذات الله» شهادت من در راه خدا چیزی نیست. آنگاه قرآن را به دست گرفت و در برابر لشکر عایشه ایستاد و مردم را به ایمان به خدا دعوت کرد تا شاید خونی ریخته نشود و جنگی صورت نگیرد، اما آنان بر او حمله کردند و دست راست او را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپ او را نیز جدا کردند، قرآن را به دندان گرفت، سرانجام این تلاوت کننده قرآن را به شهادت رساندند.

حضرت علی علیه السلام بعد از شهادت او دستور حمله داد. [۷۱]

آری، ابتدا باید با استناد به قرآن، اتمام حجت نمود و سپس شجاعانه تا آخرین نفس در راه هدف مبارزه کرد.

عدالت

* در این آیه، سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

اصولاً، آفرینش بر اساس حق و عدل است. «بالعدل قامت السموات» [۷۲] و بعثت انبیا برای آن بوده است که مردم به عدالت قیام کنند. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [۷۳]

* در جوامع امروزی، تحقق عدالت ملازم قانون مداری و بی عدالتی مرادف قانون گریزی است. اما کدام قانون؟ قانونی که ساخته دست بشری همچون خودماست؟ قانونی که هر روز در حال تغییر و تحوّل است؟ قانونی که در آن منافع افراد و احزاب نهفته و برخاسته از افکار ناپخته و اطلاعات محدود و تحت تأثیر تهدیدها، تطمیع ها و هوسهای خود و دیگران وضع شده است؟ قانونی که قانون گذارش انواع قانون گریزی ها دارد و خود به آن عمل نمی کند؟

آیا این قوانین می تواند برای انسان قداست و کرامت داشته باشد و برای جامعه، عدالت و امنیت را به ارمغان آورد؟

آنچه می تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه ی علم و حکمت و لطف بی نهایت وضع کرده و آورنده ی آن اولین عامل به آن است.

پیام ها:

۱- ایجاد نزاع و درگیری میان مؤمنان، یک جرّقه است نه یک جریان، موقتی است نه دائمی. «اِقْتُلُوا» نشان از پدید آمدن نزاع است، نه دوام آن و گرنه می فرمود: «يَقْتُلُونَ»

۲- مسلمانان در برابر یکدیگر مسئولند و بی تفاوتی در برابر درگیری ها پذیرفته نیست. «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»

۳- برای آشتی دادن و برقراری صلح میان مسلمانان، باید با سرعت و بدون تأخیر قیام کنیم. (حرف فاء در «فَأَصْلِحُوا» نشانه ی سرعت است)

۴- اگر یکی از دو گروه درگیر، یاغی گری کرد، امت اسلامی باید بر ضدّ او بسیج شود. فَإِنْ بَغَتْ ... فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغِي

۵- برای برقراری امنیت و عدالت، حتی اگر لازم شد باید مسلمانان یاغی کشته شوند. آری، خون یاغی ارزش ندارد. فَإِنْ بَغَتْ ... فِقَاتِلُوا ...

۶- در برابر خشونت باید خشونت به خرج داد. فَإِنْ بَغَتْ ... فِقَاتِلُوا

۷- در سرکوب یاغی، طفره نرویم و مسامحه نکنیم. «فِقَاتِلُوا» (حرف «فاء» علامت تسریع است)

۸- جنگ و قتال در اسلام، هدف مقدّس دارد. «حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»

۹- مدّت مبارزه تا زمان رسیدن به هدف است، «حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» و ساعت، ماه و تاریخ خاصی ندارد. مثل مدّت مراجعه بیمار به پزشک و مصرف دارو است که تا زمان سلامتی باید ادامه یابد.

۱۰- در مبارزات اسلامی، هدفهای شخصی، قومی، حزبی، یا انتقام، خودنمایی و گرفتن زهر چشم از دیگران مطرح نیست، بلکه هدف، برگشتن یاغی به راه خداست. «حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»

۱۱- در مرحله ی درگیری که متجاوز معلوم نیست، باید تلاش برای خاموش کردن اصل فتنه و ایجاد صلح باشد، «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» ولی در مرحله ی بعد که متجاوز و یاغی شناخته شد، صلح باید در سمت و سوی دفاع از مظلوم و گرفتن حقّ او از ظالم باشد. «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ»

۱۲- وظیفه مسلمانان در شرایط مختلف تفاوت دارد؛ گاهی اصلاح است و گاهی جنگ. (در این آیه، هم کلمه «اصلحوا» دو بار آمده است و هم کلمه «قاتلوا»)

۱۳- هر کجا طوفان غرائز و غضب و لغزشگاه خطرناکی بود، سفارشات پی در پی لازم است. بِالْعَدْلِ ، أَقْسَطُوا ... يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

۱۴- صلحی ارزش دارد که حقّ به صاحبش برسد، وگرنه سازش ذلت بار، مرگ آفرین و تحمیلی است. اصلحوا... و اقسطوا

۱۵- هر کجا تحمل مشکلات لازم است، از اهرم محبت استفاده کنید. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

۱۶- صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب خداوند نیست.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «۱۰»

همانا مؤمنان با یکدیگر برادرند، پس میان برادران خود، (در صورت اختلاف و نزاع) صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

نکته ها:

* این آیه، رابطه ی مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه ی دو برادر دانسته که در این تعبیر نکاتی نهفته است، از جمله:

(الف) دوستی دو برادر، عمیق و پایدار است.

(ب) دوستی دو برادر، متقابل است، نه یک سویه.

ج) دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبیعت است، نه جاذبه های مادی و دنیوی.

د) دو برادر در برابر بیگانه، یگانه اند و بازوی یکدیگر.

ه) اصل و ریشه دو برادر یکی است.

و) توجه به برادری مایه ی گذشت و چشم پوشی است.

ز) در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

امروزه برای اظهار علاقه، کلمات رفیق، دوست، هم شهری و هم وطن بکار می رود، اما اسلام کلمه برادر را بکار برده که عمیق ترین واژه هاست.

در حدیث، دو برادر دینی به دو دست تشبیه شده اند که یکدیگر را شستشو می دهند. [۷۴]

* در این آیه و آیه ی قبل، سه بار فرمان «اصْلِحُوا» تکرار شده که نشانه ی توجه اسلام به برقراری صلح و دوستی میان افراد جامعه است.

* در آیه قبل فرمود: فَاصْلِحُوا ... وَ اَقْسَبُوا به عدالت، صلح برقرار کنید و این آیه می فرماید: فَاصْلِحُوا ... وَ اتَّقُوا در برقراری صلح، از خدا بترسید. اگر شما را به عنوان میانجی پذیرفتند، خدا را در نظر بگیرید و حکم دهید، نه آنکه اصلاح شما، مایه ی ظلم و ستم به یکی از طرفین گردد.

اخوت و برادری

* از امتیازات اسلام آن است که اصلاحات را از ریشه شروع می کند. مثلاً می فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» [۷۵] تمام عزت برای خداست، چرا به خاطر کسب عزت به سراغ این و آن می روید؟ یا می

فرماید: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» [۷۶] تمام قدرت ها از اوست، چرا هر ساعتی دور یک نفر می چرخید؟! در این آیه نیز می فرماید: همه ی مؤمنان با یکدیگر برادرند، بعد می فرماید: اکنون که همه برادر هستید، قهر و جدال چرا؟ همه با هم دوست باشید.

بنابراین برای اصلاح رفتار فرد و جامعه باید مبنای فکری و اعتقادی آنان را اصلاح کرد.

* طرح برادری و اخوت و بکارگیری این واژه، از ابتکارات اسلام است.

در صدر اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه هفتصد و چهل نفر در منطقه ی «نخيله» حضور داشتند که جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند میان فرشتگان عقد برادری بسته است، حضرت نیز میان اصحابش عقد اخوت بست و هر کس با کسی برادر می شد. مثلاً:

ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرحمن، سلمان با ابوذر، طلحه با زبیر، مصعب با ابویوب انصاری، حمزه با زیدبن حارثه، ابودرداء با بلال، جعفر طیار با معاذبن جبل، مقداد با عمّار، عایشه با حفصه، امّ سلمه با صفیه و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام عقد اخوت بستند. [۷۷]

در جنگ احد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد دو نفر از شهدا، به نام های عبدالله بن عمر و عمر بن جموح را که میانشان برادری برقرار شده بود، در یک قبر دفن کنند. [۷۸]

* برادری نسبی، روزی گسسته خواهد شد، «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ» [۷۹] ولی برادری دینی حتی در قیامت پایدار است. «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ»

[۸۰]

* دوستی و برادری باید تنها برای خدا باشد. اگر کسی با دیگری بخاطر دنیا دوست شود، به آنچه انتظار دارد نمی رسد و در قیامت نیز دشمن یکدیگر می شوند. [۸۱] قرآن می فرماید: در قیامت، دوستان با هم دشمن می گردند جز متقین. «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» [۸۲]

* آنچه مهم تر از گرفتن برادر است، حفظ برادری است. در روایات از کسانی که برادران دینی خود را رها می کنند به شدت انتقاد شده و سفارش شده است که اگر برادران از تو فاصله گرفتند، تو با آنان رفت و آمد داشته باش. «صل من قطعک» [۸۳]

* امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، مانند یک جسد که اگر بخشی از آن بیمار گردد، همه ی بدن ناراحت است. [۸۴]

حقوق برادری

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که هر یک باید آن حقوق را ادا کنند، از جمله:

۱. عفو و مهربانی به او، ۲. پنهان کردن اسرار او، ۳. جبران اشتباهات او، ۴. قبول عذر او، ۵. دفاع در برابر بدخواهان او، ۶. خیرخواهی نسبت به او، ۷. عمل به وعده هایی که به او داده، ۸. عیادت به هنگام بیماری او، ۹. تشییع جنازه او، ۱۰. پذیرفتن دعوت و هدیه ی او، ۱۱. پاداش دادن به هدایای او، ۱۲. تشکر از خدمات او، ۱۳. کوشش در یاری رسانی به او، ۱۴. حفظ ناموس او، ۱۵. برآوردن حاجت او، ۱۶. واسطه گری برای حل مشکلاتش،

۱۷. گمشده اش را راهنمایی کند، ۱۸. به عطسه او تهنیت گوید، ۱۹. سلامش را پاسخ دهد، ۲۰. به سخن و گفته ی او احترام گذارد، ۲۱. هدیه ی او را خوب تهیه کند، ۲۲. سوگندش را

بپذیرد، ۲۳. دوست او را دوست بدارد و با او دشمنی نکند، ۲۴. او را در حوادث تنها نگذارد، ۲۵. هر چه را برای خود می خواهد برای او نیز بخواهد و... [۸۵]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از تلاوت آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» فرمودند: خون مسلمانان با هم برابر است و اگر یکی از آنان به کسی پناه یا امان داد، دیگران باید به آن تعهد پایبند باشند و همه در برابر دشمن مشترک، بسیج شوند. «و هم ید علی من سواهم» [۸۶]

صلح و آشتی در قرآن

در قرآن، واژه های صلح، «و الصُّلْحُ خَيْرٌ» [۸۷]، اصلاح، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» [۸۸]، تألیف قلوب، «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» [۸۹] و سلم، «ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» [۹۰] نشان دهنده ی توجه اسلام به صلح و صفا و زندگی مسالمت آمیز و شیرین است.

* از نعمت های الهی که خداوند در قرآن مطرح کرده است، الفت میان دل های مسلمانان است. چنانکه خداوند خطاب به مسلمانان می فرماید: «كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» [۹۱] به یاد آورید که شما قبل از اسلام با یکدیگر دشمن بودید، پس خداوند میان دل های شما الفت برقرار کرد. چنانکه میان قبیله ی اوس و خزرج یکصد و بیست سال درگیری و فتنه بود و اسلام میان آنان صلح برقرار کرد.

* اصلاح و آشتی دادن، سبب دریافت بخشودگی و رحمت از جانب خداوند شمرده شده است. «إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» [۹۲] و هر کس واسطه گری خوبی میان مسلمانان انجام دهد، پاداش در شأن دریافت خواهد کرد. «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا» [۹۳]

* اسلام برای اصلاح میان مردم، احکام ویژه ای قرار داده است، از جمله:

۱. دروغ که از گناهان کبیره است، اگر برای آشتی و اصلاح گفته شود، جرم و گناهی ندارد. «لا کذب علی المصلح» [۹۴]

۲. نجوا و درگوشی سخن گفتن که از اعمال شیطان و مورد نهی است، [۹۵] اگر برای اصلاح و آشتی دادن باشد، منعی ندارد. «لا خیر فی کثیر من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معروفاً أو إصلاح بین الناس» [۹۶]

۳. با این که عمل به سوگند، واجب و شکستن آن حرام است، اما اگر کسی سوگند یاد کند که دست به اصلاح و آشتی دادن میان دو نفر نزند، اسلام شکستن این سوگند را مجاز می داند.

و لا تجعلوا الله عرضةً لإيمانكم أن ... تصلحوا بين الناس [۹۷]

۴. با این که عمل به وصیت، واجب و ترک آن حرام است، اما اگر عمل به وصیت، میان افرادی فتنه و کدورت می آورد، اسلام اجازه می دهد که وصیت ترک شود تا میان مردم صلح و صفا حاکم باشد. «فمن خاف من موصٍ جنفاً أو إثماً فأصلح بينهم فلا إثم عليه» [۹۸]

پیام ها:

۱- رابطه برادری، در گرو ایمان است. (مسائل اقتصادی، سیاسی، نژادی، جغرافیایی، تاریخی و... نمی تواند در مردم روح برادری به وجود آورد.) «إنما المؤمنون إخوة» جانِ گرگان و سگان از هم جداست متحد، جان های شیران خداست

۲- برادری بر اساس ایمان، مشروط به سن، شغل، سواد و درآمد نیست. «إنما المؤمنون إخوة»

۳- هیچ کس، خود را برتر از دیگران نداند. «إِخْوَةٌ» (آری، میان والدین و فرزند برتری است، ولی میان برادران، برابری است.)

۴- برای برقراری صلح و آشتی، از کلمات محبت آمیز و انگیزه آور استفاده کنیم.

«إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا»

۵- جلوگیری از نزاع و اقدام برای اصلاح و برقراری صلح، وظیفه ی همه است، نه گروهی خاص. «فَأَصْلِحُوا»

۶- اصلاح کننده نیز خود را برادر طرفین درگیر بداند. «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»

۷- اصلاح و آشتی دادن، آفتی دارد که باید مراقب بود. فَأَصْلِحُوا ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ

۸- صلح و صفا، مقدمه ی نزول رحمت الهی است. فَأَصْلِحُوا ... تُرْحَمُونَ

۹- جامعه بی تقوا، از دریافت رحمت الهی محروم است. «اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ « ۱۱ »

ای کسانی که ایمان آورده اید! مبادا گروهی (از شما) گروهی دیگر را مسخره کند، چه بسا که مسخره شدگان بهتر از مسخره کنندگان باشند و زنان نیز، زنان دیگر را مسخره نکنند، شاید که آنان بهتر از اینان باشند

و در میان خودتان عیب جویی نکنید و یکدیگر را با لقب های بد نخوانید.

(زیرا) فسق (و بدنام بودن) پس از ایمان، بد رسمی است، (و سزاوار شما نیست.) و هر کس (از این اعمال) توبه نکند، پس آنان همان ستمگرانند.

نکته ها:

* «لمز» عیب جویی در روبرو و «همز» عیب جویی در پشت سر است [۹۹] و «تنابز» نام بردن و صدازدن دیگران با لقب بد است. [۱۰۰]

* در آیه ی قبل، مسئله ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه اموری مطرح می شود

که برادری را از بین می برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام بردن است اشاره می کند.

آری، یکی از برکات عمل به دستورات اسلام، سالم سازی محیط و جلوگیری از درگیری های اجتماعی است.

شاید بتوان گفت که عنوان تمسخر و تحقیر که در این آیه مطرح شده، از باب نمونه است و هر سخن یا حرکتی که اخوت و برادری اسلامی را خدشه دار کند، ممنوع است.

* با آنکه زنان در واژه «قوم» داخل بودند، اما ذکر آنان به صورت جداگانه، بیانگر خطر بیشتر تمسخر و تحقیر در میان آنان است.

تمسخر و استهزای دیگران

استهزا و مسخره کردن، در ظاهر یک گناه، ولی در باطن چند گناه است؛ گناهایی مانند:

تحقیر، خوار کردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

ریشه های تمسخر

۱. گاهی مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن می فرماید: «وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ، الَّذِينَ جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» [۱۰۱] وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب جویی می کند.

۲. گاهی ریشه ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن درباره این گروه می فرماید:

«فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» [۱۰۲]

آنان به علمی که دارند شادند و کیفر آنچه را مسخره می کردند، ایشان را فرا گرفت.

۳. گاهی ریشه ی مسخره، توانایی جسمی است. کفار می گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» [۱۰۳] کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟

۴. گاهی انگیزه ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب دهان پر کن اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می کردند و می گفتند: «مَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْفِرُوا» [۱۰۴] ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی بینیم.

۵. گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته می شوند.

۶. گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران می شود. گروهی، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی زکات عیب جویی می کردند، قرآن می فرماید: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ

أَعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» [۱.۵] ریشه ی این انتقاد طمع است، اگر از همان زکات به خود آنان بدهی راضی می شوند، ولی اگر ندهی همچنان عصبانی شده و عیب جویی می نمایند.

۷. گاهی ریشه ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» [۱.۶] به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.

۸. گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه گیری و شخصیت شکنی است. «يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ» [۱.۷]

* یکی از کارهای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بعثت تغییر نام افراد و مناطقی بود که دارای نام زشت بودند. [۱.۸] زیرا نام بد، وسیله ای برای تمسخر و تحقیر است.

* عقیل، برادر حضرت علی علیه السلام بر معاویه وارد شد، معاویه برای تحقیر او گفت: درود بر کسی که عمویش ابولهب، لعنت شده ی خداوند است و خواند: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» عقیل فوری پاسخ داد: درود بر کسی که عمه ی او چنین است و خواند: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (زن ابولهب، دختر عمه ی معاویه بود.) [۱.۹]

پیام ها:

۱- ایمان، با مسخره کردن بندگان خدا سازگار نیست. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ»

۲- کسی که مردم را از توهین به دیگران باز می‌دارد نباید در شیوه‌ی سخنش توهین باشد. «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» (نفرمود: «لا تسخروا» یعنی شما که مسخره‌کننده هستید.)

۳- مسخره، کلید فتنه، کینه و دشمنی است. لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ ... (بعد از بیان برادری و صلح و آشتی در آیات قبل، از مسخره کردن نهی شده است)

۴- در شیوه‌ی تبلیغ، آنجا که مسئله‌ای مهم است یا مخاطبان متنوع هستند، باید مطالب تکرار شود. قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ ... وَ لَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءٍ

۵- ریشه‌ی مسخره کردن، احساس خودبرتری است که قرآن این ریشه را می‌خشکاند و می‌فرماید: نباید خود را بهتر از دیگران بدانید، شاید او بهتر از شما باشد. «عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا»

۶- ما از باطن و سرانجام مردم آگاه نیستیم، پس نباید ظاهربین، سطحی نگر و امروزبین باشیم. عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا ...

۷- عیب‌جویی از مردم، در حقیقت عیب‌جویی از خود است. «وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»

۸- نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است. «وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»

۹- بد صدا زدن، یک طرفه باقی نمی‌ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف کشیده می‌شود. «لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ» («تَنَابَرُوا» برای کار طرفینی است)

۱۰- مسخره کردن و بدنام بردن، گناه است و توبه لازم دارد. «وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (البته توبه تنها به زبان نیست، بلکه توبه‌ی تحقیر کردن، تکریم نمودن است.)

۱۱- مسخره، تجاوز به حریم افراد است و اگر مسخره کننده توبه نکند، ظالم است. «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» ۱۲

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری گمان ها دوری کنید، زیرا بعضی گمان ها گناه است و (در کار دیگران) تجسس نکنید و بعضی از شما دیگری را غیبت نکند، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (هرگز) بلکه آن را ناپسند می دانید و از خدا پروا کنید، همانا خداوند بسیار توبه پذیر مهربان است.

نکته ها:

* در ادامه آیه قبل، این آیه نیز به عواملی چون سوءظن، تجسس و غیبت، که صلح و صفا و اخوت میان مؤمنان را به هم می زند اشاره می کند.

* در قرآن، به حسن ظن سفارش شده و از گمان بد نسبت به دیگران نهی گردیده است. در سوره ی نور می خوانیم: «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا» [۱۱۰] چرا در باره ی شنیده های خود نسبت به مردان و زنان با ایمان، حسن ظن ندارید؟

* همان گونه که آیه ی نهم این سوره، برای امنیت و حفظ جان مردم، همه ی مسلمانان را مسئول مبارزه با یاغی و تجاوزگر دانست، این آیه نیز برای حفظ آبروی مردم؛ سوءظن، تجسس و غیبت را حرام کرده است.

* امروزه حقوق دانان جهان، از حقوق بشر حرف می زنند، ولی اسلام به مسائلی از قبیل تمسخر، تحقیر، تجسس و غیبت توجه دارد که حقوق دانان از آن غافلند.

* هیچ گناهی مثل غیبت به درندگی بی رحمانه تشبیه نشده است. آری، حتی حیوانات درنده هم نسبت به هم جنس خود تعرض نمی کند.

اقسام سوء ظن و بدگمانی

* سوء ظن اقسامی دارد که بعضی پسندیده و برخی ناپسند است:

۱. سوء ظن به خدا، چنانکه در حدیث می خوانیم: کسی که از ترس خرج و مخارج زندگی ازدواج نمی کند، در حقیقت به خدا سوء ظن دارد؛ گویا خیال می کند اگر تنها باشد خدا قادر است رزق او را بدهد، ولی اگر همسر داشته باشد، خدا قدرت ندارد. این سوء ظن، مورد نهی است.

۲. سوء ظن به مردم، که در این آیه از آن نهی شده است.

۳. سوء ظن به خود، که مورد ستایش است. زیرا انسان نباید به خود حسن ظن داشته باشد و همه کارهای خود را بی عیب بیندارد. حضرت علی علیه السلام در برشمردن صفات متقین در خطبه همام می فرماید: یکی از کمالات افراد باتقوا آن است که نسبت به خودشان سوء ظن دارند.

آری، افرادی که خود را بی عیب می دانند، در حقیقت نور علم و ایمانشان کم است و با نور کم، انسان چیزی نمی بیند. اگر شما با یک چراغ قوه وارد سالی بزرگ شوید، جز اشیای بزرگ چیزی را نمی بینید، ولی اگر با نور قوی مانند پرژکتور وارد سالن شدید، حتی اگر چوب کبریت یا سنجاقی در سالن باشد می توانید آن را ببینید.

افرادی که نور ایمانشان کم است، جز گناهان بزرگ چیزی به نظرشان نمی آید و لذا گاهی می گویند: ما که کسی را نکشته ایم! از دیوار خانه ای که بالا نرفته ایم! و گناه را تنها این قبیل کارها می پندارند، اما اگر نور ایمان زیاد باشد، تمام لغزش های ریز خود را نیز می بینند و به درگاه خدا ناله و استغفار می کنند.

اگر کسی نسبت به خود خوش بین شد، هرگز ترقی نمی کند. او مثل کسی است که دائماً به پشت سر خود و به راههای طی شده نگاه می کند و به آن مغرور می شود، ولی اگر به جلو نگاه کند و راههای نرفته را ببیند، خواهد دانست که نرفته ها چند برابر راههای رفته است!

* توجه به این نکته لازم است که معنای حسن ظن؛ سادگی، زودباوری، سطحی نگری و غفلت از توطئه ها و شیطنت ها نیست. اُمت اسلامی هرگز نباید به خاطر حسن ظن های نابجا، دچار غفلت شده و در دام صیادان قرار گیرد.

غیبت و پیامدهای آن

غیبت آن است که انسان در غیاب شخصی چیزی بگوید که مردم از آن خبر نداشته باشند و اگر آن شخص بشنود، ناراحت شود. [۱۱۱]

* رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دست از سر مرده ها بردارید و بدی های آنان را بازگو نکنید، کسی که مُرد، خوبی هایش را بیان کند.

[۱۱۲]

* امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و اگر توبه نکند، اولین کسی است که به دوزخ برده می شود. [۱۱۳]

* امام رضا علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که هر کس از ریختن آبروی مسلمانان خود را حفظ کند، خداوند در قیامت لغزشهای او را نادیده می گیرد. [۱۱۴]

* پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس زن یا مردی را غیبت کند، تا چهل روز نماز و روزه اش پذیرفته نمی شود. [۱۱۵]

* پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در قیامت هنگامی که نامه ی اعمال انسان به دست او داده می شود، عده ای می گویند: چرا کارهای خوب ما در آن ثبت نشده است؟ به آنها گفته می شود: خداوند، نه چیزی را کم و نه چیزی را فراموش می کند، بلکه کارهای خوب شما به خاطر غیبتی که کرده اید از بین رفته است. در مقابل افراد دیگری، کارهای نیک فراوانی در نامه ی عمل خود می بینند و گمان می کنند که این پرونده از آنان نیست، به آنها می گویند: به واسطه ی غیبت شدن، نیکی های کسی که شما را غیبت کرده، برای شما ثبت شده است. [۱۱۶]

* سؤال: چرا در روایات کیفر یک لحظه غیبت کردن، محور نابودی عبادات چند ساله ی انسان بیان شده است؟ آیا این نوع کیفر عادلانه است؟

پاسخ: همان گونه که غیبت کننده در یک لحظه، آبرویی را که مؤمن سال ها به دست آمده می ریزد، خداوند هم عباداتی را که او سال ها بدست آورده از بین می برد. بنابراین محور عبادات چندساله، یک کیفر عادلانه است.

* رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین سفر خود به مکه فرمودند: خون و مال و آبروی مسلمان، محترم است، همان گونه که این ماه ذی الحجه و این ایام حج محترم است. [۱۱۷]

* در روایات، نام غیبت کننده در کنار کسی آمده که دائماً شراب می خورد. «تحریم الجنه علی المغتاب و مدمن الخمر» [۱۱۸] کسی که غیبت می کند و شراب می نوشد، از بهشت محروم است.

* بر اساس روایات، کسی که عیوب برادر دینی خود را پی گیری (و برای دیگران نقل) کند، خداوند زشتی های او را آشکار می کند. [۱۱۹]

* پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: یک درهم ربا، از سی و شش زنا بدتر است و بزرگ ترین ربا، معامله با آبروی مسلمان است [۱۲۰]

* در حدیث می خوانیم: نشستن در مسجد به انتظار نماز جماعت، عبادت است البته مادامی که منجر به غیبت نشود. [۱۲۱]

* پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه خود در مدینه فرمودند: اگر کسی غیبت کند، روزه ی او باطل است. [۱۲۲] یعنی از برکات و آثار معنوی که یک روزه دار برخوردار است، محروم می شود.

* اگر از بدن انسان زنده قطعه ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می ماند. غیبت، بردن آبروی مردم است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی شود. «لَحْمَ أَحِيهِ مَيْتًا»

جبران غیبت

برای جبران غیبت هایی که در گذشته مرتکب شده ایم، در صورتی که غیبت شونده زنده و در قید حیات است؛ اگر به او بگوییم که ما غیبت تو را کرده ایم ناراحت می شود، به گفته بعضی مراجع تقلید [۱۲۳]، نباید به او گفت، بلکه باید بین خود و خداوند توبه کرد و اگر امکان دسترسی به شنوندگان غیبت است، به گونه ای با ذکر خیر و تکریم آن فرد، تحقیر گذشته را جبران کنیم و اگر غیبت شونده ناراحت نمی شود، از خود او

حلالیت بخواهیم؛ اما اگر غیبت شونده از دنیا رفته است، باید توبه کرده و از درگاه خداوند عذرخواهی کنیم که البته خداوند توبه پذیر و بخشنده است.

* شیخ طوسی در شرح تجرید، بر اساس حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر غیبت شونده، غیبت را شنیده است، جبران آن به این است که نزد او برویم و عذرخواهی کرده و حلالیت بخواهیم، اما اگر نشنیده است، باید هرگاه یادی از غیبت شونده کردیم، برای او استغفار نماییم. «ان كفاره الغيبه أن تستغفر لمن اغتبه كلما ذكرته» [۱۲۴]

موارد جواز غیبت

* در مواردی، غیبت کردن جایز است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱. در مقام مشورت در کارهای مهم؛ یعنی اگر شخصی درباره ی دیگری در مورد ازدواج و گزینش و مسئولیت دادن و... مشورت خواست، ما می توانیم عیب های آن فرد را به مشورت کننده بگوییم.

۲. برای ردّ سخن و عقیده ی باطل اشخاصی که دارای چنین اعتقاداتی هستند، نقل سخن و عیب سخن آنها جایز است، تا مبادا مردم دنباله رو آنها شوند.

۳. برای گواهی دادن نزد قاضی، باید حقیقت را گفت گرچه غیبت باشد.

۴. برای اظهار مظلومیت، بیان کردن ظلم ظالم مانعی ندارد.

۵. کسی که بدون حیا و آشکارا گناه می کند، غیبت او مانعی ندارد ندارد.

۶. برای ردّ ادعاهای پوچ، غیبت مانعی ندارد. کسی که می گوید: من مجتهدم، دکترم، سیّدم، و ما می دانیم که او اهل این صفات نیست، جایز است به مردم آگاهی دهیم تا فریب نخورند.

شنیدن غیبت

* وظیفه شنونده، گوش ندادن به غیبت و دفاع از مؤمن است. در حدیث می خوانیم: «الساکت شریک القائل» [۱۲۵] کسی که غیبت را بشنود و سکوت کند، شریک جرم گوینده است.

* پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس غیبتی را بشنود و آن را رد کند، خداوند هزار باب شر را در دنیا و آخرت بر او می بندد، ولی اگر ساکت بود و گوش داد، گناه گوینده نیز برای او ثبت می شود. و اگر بتواند غیبت شونده را یاری کند، ولی یاری نکند، در دو دنیا خوار و ذلیل می شود. [۱۲۶]

* در روایتی، غیبت کردن، کفر و شنیدن و راضی بودن به آن، شرک دانسته شده است. [۱۲۷]

* در آیه ی ۳۶ سوره اسراء می خوانیم: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً» هر یک از گوش و چشم و دل انسان، در قیامت مورد بازخواست قرار می گیرند.

بنابراین ما حق شنیدن هر حرفی را نداریم.

پیام ها:

۱- ایمان، تعهدآور است و باید از یک سری افکار و اعمال دوری نماید. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا... (ایمان، با سوءظن و تجسس و غیبت سازگار نیست.)

۲- برای دوری از گناهان حتمی، باید از گناهان احتمالی اجتناب کنیم. (بنابراین از آنجایی که برخی گمان ها گناه است، باید از بسیاری گمان ها، دوری کنیم.) اجْتَنِبُوا كَثِيرًا ... إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

۳- در جامعه ی ایمانی، اصل بر اعتماد، کرامت و برائت انسان ها است.
«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»

۴- برای جلوگیری از غیبت باید زمینه های غیبت را مسدود کرد. (راه ورود به غیبت، اول سوء ظن و سپس پیگیری و تجسس است، لذا قرآن به همان ترتیب نهی کرده است.) (إِجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ ... لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ

۵- گناه، گرچه در ظاهر شیرین و دلنشین است، ولی در دید باطنی و ملکوتی، خباثت و تنفرآور است. «يَأْكُلُ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» (باطن غیبت، خوردن گوشت مرده است و درباره هیچ گناهی این نوع تعبیر بکار نرفته است.)

۶- از شیوه های تبلیغ و تربیت، استفاده از مثال و تمثیل است. أُحِبُّ أَحَدَكُمْ ...

۷- در شیوه نهی از منکر، از تعبیرات عاطفی استفاده کنیم. لَا يَغْتَبِ ... أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ

۸- غیبت و بدگویی از دیگران حرام است، از هر سنّ و نژاد و مقامی که باشد. لَا يَغْتَبِ ... (أَحَدُكُمْ» شامل کوچک و بزرگ، مشهور و گمنام، عالم و جاهل، زن و مرد و... می شود.)

۹- مردم باایمان، برادر و هم خون یکدیگرند. «لَحْمَ أَخِيهِ»

۱۰- همان گونه که مرده قدرت دفاع از خود را ندارد، شخصی که مورد غیبت قرار گرفته است، چون حاضر نیست، قدرت دفاع ندارد. «مَيْتًا»

۱۱- غیبت کردن، نوعی درندگی است. «يَأْكُلُ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»

۱۲- غیبت، با تقوا سازگاری ندارد. لَا يَغْتَبِ ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ

۱۳- تقوا، انسان را به سوی توبه سوق می دهد. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ»

۱۴- در اسلام بن بست وجود ندارد، با توبه می توان گناه گذشته را جبران کرد.

لا يَغْتَبُ ... إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ

۱۵- عذرپذیری خداوند، همراه با رحمت است. «تَوَّابٌ رَحِيمٌ»

۱۶- توبه پذیری خداوند، جلوه ای از رحمت اوست. «تَوَّابٌ رَحِيمٌ»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» ۱۳

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست، همانا خدا دانای خبیر است.

نکته ها:

* بعضی مفسران این آیه را مرتبط با آیات قبل دانسته و گفته اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیه ی خودبرتربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نژاد.

* در این آیه به سه اصل مهم اشاره شده است: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد، اصل تفاوت در ویژگی های بشری و اصل این که تقوا ملاک برتری است. البته در آیات دیگر قرآن، ملاک هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می خورد.

پیام ها:

۱- مرد یا زن بودن، یا از فلان قبیله و قوم بودن، ملاک افتخار نیست که اینها کار خداوند است. «خَلَقْنَا، جَعَلْنَا»

۲- تفاوت هایی که در شکل و قیافه و نژاد انسان ها دیده می شود، حکیمانه و برای شناسائی یکدیگر است، نه برای تفاخر. «لَتَعَارَفُوا»

۳- کرامت در نزد مردم زودگذر است، کسب کرامت در نزد خداوند مهم است.

«أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ»

۴- قرآن، تمام تبعیض های نژادی، حزبی، قومی، قبیله ای، اقلیمی، اقتصادی، فکری، فرهنگی، اجتماعی و نظامی را مردود می شمارد و ملاک فضیلت را تقوا می داند. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»

۵- برتری جویی، در فطرت انسان است و اسلام مسیر این خواسته ی فطری را تقوا قرار داده است. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»

۶- ادّعی تقوا و تظاهر به آن نکنیم که خدا همه را خوب می شناسد. «عَلِيمٌ حَبِيرٌ»

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « ۱۴ »

آن اعراب بادیه نشین گفتند: ما ایمان آورده ایم، به آنان بگو: شما هنوز ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید: اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در دل های شما وارد نشده است و اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند ذره ای از اعمال شما کم نمی کند. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.

نکته ها:

* مراد از اعراب، بادیه نشینانند که بعضی آنان مؤمن بودند، چنانکه در سوره ی توبه از آنان تجلیل شده است: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» [۱۲۸]، ولی بعضی از آنان خود را بالاتر از آنچه بودند می پنداشتند و ادعای ایمان می کردند، در حالی که یک تازه مسلمانی بیش نبودند.

تفاوت اسلام با ایمان

۱. تفاوت در عمق.

اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسک قلبی است. امام صادق صلی الله علیه و آله به مناسبت آیه ی «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» [۱۲۹] فرمود: رنگ الهی اسلام است، و در تفسیر آیه ی «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» [۱۳۰] فرمود: تمسک به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است. [۱۳۱]

۲. تفاوت در انگیزه.

گاهی انگیزه ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه ی ایمان حتماً معنوی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: با اسلام آوردن، خون انسان حفظ می شود و ازدواج با مسلمانان حلال می شود، ولی پاداش اخروی بر اساس ایمان قلبی است. [۱۳۲]

۳. تفاوت در عمل.

اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، چنانکه در حدیث می خوانیم: «الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل» [۱۳۳] بنابراین در ایمان، اسلام نهفته است، ولی در اسلام ایمان نهفته نیست.

در حدیث دیگری، اسلام، به مسجد الحرام و ایمان به کعبه تشبیه شده که در وسط مسجد الحرام قرار گرفته است. [۱۳۴]

امام باقر علیه السلام فرمود: ایمان، چیزی است که در قلب مستقر می شود و انسان به وسیله آن به خدا می رسد و عمل، آن باور قلبی را تصدیق می کند. ولی اسلام چیزی است که در گفتار و رفتار ظاهر می گردد، گرچه در قلب جای نگرفته باشد. [۱۳۵]

۴. تفاوت در رتبه.

در حدیث می خوانیم: ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب تر از یقین نیست [۱۳۶]

پیام ها:

۱- به هر ادعا و شعاری گوش ندهیم. «و قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا»

۲- ادعاهای نابجا را مهار کنیم. «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا»

۳- هر کس حریم خود را حفظ کند و بیش از آنچه هست خود را مطرح نکند.

«قُولُوا اسَلَمْنَا»

۴- اسلام، امری ظاهری است، ولی ایمان، به دل مربوط است. «فِي قُلُوبِكُمْ»

۵- با مدعیان کمال باید به گونه ای سخن گفت که از رسیدن به کمال ناامید نشوند.

«وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»

۶- راه رسیدن به ایمان، اطاعت عملی است، نه ادّعی زبانی. لَمَّا يَدْخُلِ
الْإِيمَانَ ... وَ إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ...

۷- اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار اطاعت از خدا آمده
است و این نشانه‌ی عصمت پیامبر است که باید او را بدون چون و چرا
اطاعت کرد. «إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»

۸- خداوند، عادل است و ذرّه‌ای از پاداش عمل انسان را کم نمی
کند. (مدیریت صحیح آن است که ذرّه‌ای از حقوق دیگران کم گذاشته
نشود.) «لَا يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً»

۹- اطاعت از خدا و رسول، زمینه دریافت بخشش و رحمت الهی است.
تَطِيعُوا ... إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ
وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ « ۱۵ »

مؤمنان، تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و دچار
تردید نشدند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند. اینانند که
(در ادّعی ایمان) راستگویانند.

سیمای مؤمن واقعی

* چهار آیه‌ی قرآن با جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» شروع شده که ترسیم
سیمای مؤمن واقعی است:

۱. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ
زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» [۱۳۷] مؤمنان واقعی کسانی هستند
که هرگاه نام خداوند برده شود، دل‌هایشان می‌لرزد و همین که آیات الهی
بر آنان تلاوت شود، ظرفیت آنان به ایمان افزوده می‌گردد و تنها بر خدا
تکیه می‌کنند.

۲. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ... [۱۳۸] مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند و هرگاه در یک کار دسته جمعی با پیامبر هستند، بدون اجازه ی حضرت از صحنه خارج نمی شوند.

۳ و ۴. در همین سوره مطرح شده است؛ یک بار در آیه دهم، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ... و بار دیگر در همین آیه.

اگر این چهار آیه را در کنار هم بگذاریم، سیمای مؤمنان صادق و واقعی را کشف می کنیم.

همانان که قرآن درباره شان فرموده است: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» [۱۳۹] و «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که:

۱. دل‌های آنان به یاد خدا بتپد، نه با مال و مقام و.... «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ»

۲. دائماً در حال حرکت و تکامل هستند و توقفی در کارشان نیست و در برابر هر پیام الهی؛ متعهد، عاشق و عامل هستند. «وَ إِذَا ثَلِيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»

۳. تنها تکیه گاه آنان ایمان به خداست، نه قراردادهای و وابستگی های به شرق و غرب و....

«عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

۴. در نظام اجتماعی، پیرو رهبر الهی هستند و بدون دستور او حرکتی نمی کنند و نسبت به او وفادارند. «إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ»

۵. خود را برتر از دیگران ندانند و با همه به چشم برادری نگاه کنند.
«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

۶. ایمان آنان پایدار است. ایمانشان بر اساس علم، عقل و فطرت است و به خاطر عمل به آنچه می دانند، به درجه ی یقین رسیده اند و تبلیغات و حوادث تلخ و شیرین آنان را دلسرد و دچار تردید نمی کند. «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»

۷. هر کجا لازم باشد، با مال و جان از مکتب دفاع می کنند. «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»

پیام ها:

۱- قرآن، هم ملاک و معیار کمال را بیان می کند، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» و هم الگوهای کامل را نشان می دهد. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ...»

۲- ایمان به پیامبر، در کنار ایمان به خداوند لازم است. «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»

۳- نشانه ی ایمان واقعی، پایداری و عدم تردید در آن است. «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»

۴- ایمان، امری باطنی است که از راه عمل شناخته می شود. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ... جَاهِدُوا ...»

۵- ایمان بدون جهاد، شعاری بیش نیست. جاهدوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ ... (کمال ایمان به گذشت از جان و مال است.)

۶- در فرهنگ اسلام، جهاد مالی و جانی، باید در راه خدا باشد. جاهدوا ... فِي سَبِيلِ اللَّهِ

قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ « ١٦ »

بگو: آیا شما، خدا را از دین و ایمان خود آگاه می کنید، در حالی که خداوند آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند و خداوند به هر چیزی دانا است!؟

نکته ها:

* گروهی با سوگند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند که ایمان ما صادقانه است. این آیه نازل شد که نیاز به سوگند نیست، خداوند به همه چیز آگاه است.

* عرضه ی عقائد خود به اولیای خدا، اگر برای ارزیابی و اصلاح و یا کسب اطمینان باشد، بسیار پسندیده است، چنانکه حضرت عبدالعظیم حسنی عقائد خود را به امام هادی علیه السلام عرضه کرد. اما اگر عرضه ی عقائد ریاکارانه باشد، جای سرزنش و توبیخ است.

پیام ها:

۱- تظاهر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت تظاهر نزد خداست. با این که این گروه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تظاهر کردند، ولی قرآن می فرماید: أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ ...

۲- در برابر خداوندی که همه چیز را می داند، ادعا و تظاهر نداشته باشیم.

أَتُعَلِّمُونَ ... وَاللَّهُ يَعْلَمُ ...

۳- خداوند، هم به وجود اشیا آگاه است و هم خصوصیات هر چیزی را می داند.

يَعْلَمُ ... وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ « ۱۷ »

آنان بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من منت ننهد، بلکه این خداوند است که بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر راست می گوید.

نکته ها:

* بعضی از مسلمانان مثل طائفه ی بنی اسد، اسلام آوردن خود را منتی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دانستند و می گفتند: ما با آغوش باز به اسلام روی آوردیم و تو باید قدرشناس ما باشی.

این آیه آنان را از این عمل نهی فرمود.

* خداوند در این آیه، نعمت ایمان و در آیه ی ۱۶۴ سوره آل عمران، فرستادن انبیا و در آیه ی ۵ سوره قصص، وارث کردن مستضعفان را منت خود بر مردم شمرده است و این نشان می دهد که مهم ترین نعمت ها، نعمت هدایت الهی، رهبری معصوم و حکومت حق می باشد.

پیام ها:

۱- هدایت شدن به اسلام و پذیرش اسلام، نعمت بزرگ الهی و منتی از جانب خداست. «بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ»

۲- خداوند به اسلام و ایمان و عبادت ما احتیاج و نیازی ندارد. «لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ»

۳- نشانه ی ایمان صادقانه، خود را منت دار خداوند دانستن است، نه منت گذاشتن بر او. لا تَمُنُّوا ... بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ ... إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (مسلمان واقعی خود را طلبکار خدا نمی داند.)

۴- منت نهادن بر پیامبر، در حقیقت منت گذاردن بر خداست. (خداوند پاسخ منت بر پیامبرش را آنگونه می دهد که گویا منت بر او گذاشته اند.) يَمُنُّونَ عَلَيْكَ ... بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ ...

۵- شما اسلام آوردن خود را منت می گذارید، «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا» در حالی که خداوند شما را به مرحله ی ایمان هدایت فرموده است. «هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ»

۶- مقصد نهایی تکامل انسان، ایمان است، «هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ» نه تظاهر به اسلام، زیرا منافقان نیز در ظاهر چنین می باشند.

إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ «۱۸»
همانا خداوند نهان آسمان ها و زمین را می داند و خداوند به آنچه عمل می کنید بیناست.

پیام ها:

۱- در آسمان ها و زمین، اسرار نهفته و نامکشوف بسیاری است. «إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»

۲- انگیزه های پنهان بشر، گاهی به مراتب پیچیده تر از غیب آسمان ها و زمین است. (در مورد آسمان ها، واژه «يَعْلَمُ» به کار رفته و در مورد عمل انسان ها، واژه «بَصِيرٌ» آمده است.)

۳- در مدار توحید، ارزشها بر اساس تظاهر، منت و شعار نیست، بلکه بر اساس اخلاص قلبی است که آگاهی بر آن مخصوص خداست. «إِنَّ اللّٰهَ

يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (خداوندی که غیب و پنهان هستی را می داند، چگونه ایمان درونی ما را نمی داند؟)

۴- اگر انسان به علم و بصیرت خداوند ایمان داشته باشد، در رفتار و گفتار خود دقت می کند. «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (اگر بدانیم از روزنه ای فیلم ما را می گیرند و یا صدای ما را ضبط می کنند، در کلمات و حرکات خود دقت بیشتری می کنیم.)

۵- علم خداوند همراه با بصیرت او است. علم او، اجمالی، سطحی، یک جانبه، قابل تردید و موقت نیست. إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ... وَاللَّهُ بَصِيرٌ ...
«والحمد لله رب العالمين»

[۱] - انبیاء، ۲۷.

[۲] - تفسیر کشاف.

[۳] - تفسیر کشاف.

[۴] - صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۳.

[۵] - خصال صدوق، ج ۲، ص ۶۲.

[۶] - وسائل، ج ۲۳، ص ۲۴۴.

[۷] - انعام، ۱۶۰.

[۸] - بحار، ج ۸، ص ۱۸۶.

[۹] - تفسیر مجمع البیان

[۱۰] - لقمان، ۱۹.

- [۱۱] - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹
- [۱۲] - وسائل، ج ۲۷، ص ۳۳.
- [۱۳] - تفسیر نمونه
- [۱۴] - شعراء، ۹۸
- [۱۵] - اعلیٰ، ۱.
- [۱۶] - حجر، ۸۷.
- [۱۷] - واقعه، ۷۷.
- [۱۸] - ق، ۱.
- [۱۹] - احزاب، ۵۶.
- [۲۰] - در کتب متعدد مانند کتاب تبرک الصحابه نوشته آیةالله احمدی میانجی صدها نمونه از احترام اصحاب پیامبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات و بعد از رحلت ایشان ذکر شده است
- [۲۱] - بحار، ج ۲۷، ص ۲۳۸.
- [۲۲] - بقره، ۲۴۸.
- [۲۳] - بقره، ۸۳؛ نساء، ۳۶؛ انعام، ۱۵۱؛ اسراء، ۲۳؛ احقاف، ۱۵.
- [۲۴] - لقمان، ۱۴.
- [۲۵] - طه، ۱۲.
- [۲۶] - توبه، ۲۸.
- [۲۷] - اعراف، ۳۱.

[۲۸] - نساء، ۴۳.

[۲۹] - بقره، ۱۲۵.

[۳۰] - آل عمران، ۳۵.

[۳۱] - نور، ۳۰.

[۳۲] - نمل، ۲۲.

[۳۳] - حج، ۲۴.

[۳۴] - نساء، ۶۳.

[۳۵] - طه، ۴۴.

[۳۶] - اسراء، ۲۳.

[۳۷] - اسراء، ۲۸.

[۳۸] - حج، ۳۰.

[۳۹] - مؤمنون، ۳.

[۴۰] - صف، ۲.

[۴۱] - تفسیر روح المعانی از کتاب طبقات ابن سعد

[۴۲] - غرر الحکم.

[۴۳] - تفسیر نور الثقلین.

[۴۴] - نمل، ۱۲.

[۴۵] - توبه، ۶۷.

[۴۶] - مائده، ۲۴-۲۶.

- [٤٧] - مائده، ٤٧ .
- [٤٨] - اعراف، ١٦٣ .
- [٤٩] - اعراف، ١٦٥ .
- [٥٠] - توبه، ٢٤ .
- [٥١] - عنكبوت، ٣٤ .
- [٥٢] - مائده، ٣ .
- [٥٣] - نور، ٤ .
- [٥٤] - نساء، ٨٣ .
- [٥٥] - احزاب، ٦٠ .
- [٥٦] - بحار، ج ٢، ص ٢٢٥ .
- [٥٧] - بحار، ج ٢، ص ٢٥٠ .
- [٥٨] - بحار، ج ٢، ص ٢٥٠ .
- [٥٩] - كافي، ج ٢، ص ١٢٦ .
- [٦٠] - كافي، ج ١، ص ٤٢٦ .
- [٦١] - بحار، ج ٧٤، ص ١٥٨ .
- [٦٢] - انبياء، ٥١ .
- [٦٣] - غافر، ٣٨ .
- [٦٤] - كهف، ٦٦ .
- [٦٥] - بقره، ١٨٦ .

- [٦٦] - جن، ٢.
- [٦٧] - هود، ٩٧.
- [٦٨] - آل عمران، ١١٨.
- [٦٩] - كهف، ٧.
- [٧٠] - وسائل، ج ١٢، ص ٢١٢.
- [٧١] - بحار، ج ٣٢، ص ١٧٥.
- [٧٢] - بحار، ج ٣٣، ص ٤٩٣.
- [٧٣] - حديد، ٢٥.
- [٧٤] - محجّه البيضاء، ج ٣، ص ٣١٩.
- [٧٥] - يونس، ٦٥.
- [٧٦] - بقره، ١٦٥.
- [٧٧] - بحار، ج ٣٨، ص ٣٣٥.
- [٧٨] - شرح ابن الحديد، ج ١٤، ص ٢١٤؛ بحار، ج ٢٠، ص ١٢١.
- [٧٩] - مؤمنون، ١٠١.
- [٨٠] - حجر، ٤٧.
- [٨١] - بحار، ج ٧٤، ص ١٦٧.
- [٨٢] - زخرف، ٦٧.
- [٨٣] - بحار، ج ٧٨، ص ٧١.
- [٨٤] - كافي، ج ٢، ص ١٣٣.

[٨٥] - بحار، ج ٧٤، ص ٢٣٦

[٨٦] - تفسير نمونه

[٨٧] - نساء، ١٢٨

[٨٨] - انفال، ١

[٨٩] - آل عمران، ١٠٣

[٩٠] - بقره، ٢٠٨

[٩١] - آل عمران، ١٠٣

[٩٢] - نساء، ١٢٩

[٩٣] - نساء، ٨٥

[٩٤] - بحار، ج ٦٩، ص ٢٤٢

[٩٥] - مجادله، ١٠

[٩٦] - نساء، ١١٤

[٩٧] - بقره، ٢٢٤

[٩٨] - بقره، ١٨٢

[٩٩] - كتاب العين

[١٠٠] - لسان العرب

[١٠١] - همزه، ١-٢

[١٠٢] - غافر، ٨٣

[١٠٣] - فصلت، ١٥

- [۱۰۴] - هود، ۲۷
- [۱۰۵] - توبه، ۵۸
- [۱۰۶] - بقره، ۶۷
- [۱۰۷] - توبه، ۷۹
- [۱۰۸] - اسد الغابه، ج ۳، ص ۷۶ و ج ۴، ص ۳۶۲
- [۱۰۹] - بحار، ج ۲، ص ۴۱۱؛ الغارات، ج ۲، ص ۳۸۰
- [۱۱۰] - نور، ۱۲
- [۱۱۱] - وسائل، ج ۸، ص ۶۰۰ و ۶۰۴
- [۱۱۲] - نهج الفصاحه، حدیث ۲۶۴
- [۱۱۳] - مستدرک، ج ۹، ص ۱۱۷
- [۱۱۴] - بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۶
- [۱۱۵] - بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۸
- [۱۱۶] - بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۹
- [۱۱۷] - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۶۲
- [۱۱۸] - بحار، ج ۷۲، ص ۲۶۰
- [۱۱۹] - محجّه البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۲ از سنن ابی داود ج ۲، ص ۵۶۸
- [۱۲۰] - بحار، ج ۷۲، ص ۲۲۲
- [۱۲۱] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۷
- [۱۲۲] - محجّه البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۴.

[۱۲۳] - از حضرت آیه الله گلپایگانی قدس سره پرسیدم: آیا لازم است به دیگران بگوییم که ما غیبت شما را کرده ایم تا ما را حلال کنند؟ فرمود: نه، زیرا او ناراحت می شود و ناراحت کردن مسلمان، خود گناه دیگری است. پس جبران غیبت، استغفار است و حلالیت خواستن در همه جا لازم نیست

[۱۲۴] - وسائل، ج ۸، ص ۶۰۵.

[۱۲۵] - غررالحکم

[۱۲۶] - وسائل، ج ۸، ص ۶۰۶.

[۱۲۷] - بحار، ج ۷۲، ص ۲۲۶.

[۱۲۸] - توبه، ۹۹.

[۱۲۹] - بقره، ۱۳۸.

[۱۳۰] - بقره، ۲۵۶.

[۱۳۱] - کافی، ج ۲، ص ۱۴.

[۱۳۲] - کافی، ج ۲، ص ۲۴.

[۱۳۳] - کافی، ج ۲، ص ۲۴.

[۱۳۴] - کافی، ج ۲، ص ۵۲.

[۱۳۵] - کافی، ج ۲، ص ۲۶.

[۱۳۶] - کافی، ج ۲، ص ۵۱.

[۱۳۷] - انفال، ۲.

[۱۳۸] - نور، ۶۲.

[۱۳۹] - انفال، ۴ و ۷۴.